

بررسی کشمکش‌های مذهبی خوارزمشاهیان با همسایگان خویش و پیامدهای آن

عصمت بلوچ زهی^۱

رضا دریکوندی^۲

چکیده

اختلافات مذهبی در اکثر برهه‌های تاریخی به عنوان یکی از عواملی بوده که اتحاد مسلمانان را در معرض خطر قرار داده است. این اختلافات نه تنها در بین برخی از حکومت‌های ایرانی-اسلامی با دستگاه خلافت عباسی وجود داشت؛ بلکه در بین خود مذاهب اسلامی مانند تشیع و تسنن نیز موجب بروز درگیری‌های فرقه‌ای و کلامی شد. در تاریخ ایران پس از اسلام اختلافات مذهبی باعث می‌شد که یا در بین خود خاندان‌های حکومت‌گرای ایرانی-مانند سامانیان و غزنویان در برابر آل‌بویه) و یا بین برخی از این حکومت‌ها (آل‌بویه و خوارزمشاهیان) با دستگاه خلافت عباسی کشمکش‌هایی به وجود بیاید. اختلافات خوارزمشاهیان با دستگاه خلافت نیز پس از آن‌که خلفا حاضر به تأیید حکومت آن‌ها نشدند به وجود آمد و تا زمان سقوط این حکومت ادامه داشت. اهمیت این پژوهش به خاطر نقشی است که اختلافات مذهبی در تضعیف مبانی مشروعیت حکومت خوارزمشاهی ایفا کرده است. این پژوهش با هدف بررسی کشمکش‌های مذهبی عصر خوارزمشاهیان با حکومت‌های همجوار و تبیین پیامدهای آن به شیوه توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای سعی می‌کند به سؤالات زیر پاسخ گوید. ۱. مناسبات حکومت خوارزمشاهی با همسایگان خویش چگونه بوده؟ ۲. نقش دستگاه خلافت عباسی در نحوه برقراری این روابط چیست؟ ۳. این روابط (کشمکش‌های مذهبی) چه پیامدهایی برای این حکومت به همراه داشته است؟ نتیجه‌ای که از این پژوهش به دست می‌آید این است که اختلافات مذهبی زمینه‌های ضعف حکومت خوارزمشاهی را فراهم کرد و سرانجام در کنار سایر عوامل به سقوط این حکومت منجر شد.

واژه‌های کلیدی: خوارزمشاهیان، کشمکش‌های مذهبی، سلطان محمد خوارزمشاه، خلافت عباسی، الناصر.

۱. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی esmatbaloochzahi@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی rezaderikvandy70@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۱۵



مقدمه

با روی کار آمدن دودمان خوارزمشاهی (۶۱۸-۴۹۱ ه. ق) و تثبیت قدرت آن‌ها سلاطین این سلسله به پیروی از سلسله‌های نیمه مستقل قبلی و براساس نیازی که به منشور خلیفه عباسی در جهت مشروعیت بخشی به حکومت خویش داشتند خواستار آن شدند که خلافت عباسی حکومت آن‌ها را تأیید کند و برایشان عهد و لوا و منشور بفرستد. اما دستگاه خلافت حاضر به تأیید حکومت آن‌ها نشد. این امر روابط مذهبی و سیاسی آن‌ها را با سایر حکومت‌های هم عصر (مثل غوریان و اسماعیلیان) تحت الشعاع قرار داد. زیرا خلفای عباسی از مخالفان خوارزمشاهیان در جهت مقاصد خویش بهره برداری می‌کردند. این اختلافات باعث از بین رفتن مشروعیت مذهبی و سیاسی حکومت خوارزمشاهی و عدم پشتیبانی مردم و دستگاه خلافت از آن شد. اما باید در نظر داشت که این اختلافات بیشتر جنبه سیاسی و اقتصادی داشت و اختلافات مذهبی در این میان تنها بهانه‌ای بیش نبود. به نظر می‌رسد که اگر حکومت خوارزمشاهی در زمان ضعف قدرت سیاسی خلافت عباسی تشکیل می‌شد حتی با وجود اختلافات مذهبی خلفا به مانند سلاطین آل بویه حکومت آن‌ها را نیز تأیید می‌کردند و به قدرت روحانی بسنده می‌نمودند. مقاله حاضر در سه بخش تنظیم شده، در بخش نخست به بررسی اعتقادات مذهبی سلاطین خوارزمشاهی و ترکیب جمعیت مذهبی مردم تحت حکومتشان می‌پردازد. سپس روابط مذهبی این حکومت با همسایگان خویش (خلافت عباسی، غوریان و اسماعیلیان) مورد بررسی قرار می‌گیرد و سرانجام بخش آخر پیامدهای این روابط را مورد کاوش قرار می‌دهد.

۱-۲. ماهیت مذهبی حکومت خوارزمشاهیان

دین و مذهب بعنوان یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های تمام حکومت‌ها بویژه سلسله‌های اسلامی محسوب شده و نقش تعیین کننده‌ای در سیاست‌های کلی آن‌ها ایفا می‌کند که خوارزمشاهیان نیز از این قضیه مستثنی نیستند. برای درک بهتر کشمکش‌های مذهبی بین این حکومت با همسایگان خویش، به ویژه دستگاه خلافت عباسی ابتدا لازم است به اعتقادات مذهبی خوارزمشاهیان و نیز ترکیب مذهبی مردم تحت تابعیتشان پردازیم.

همان‌گونه که می‌دانیم مذهب عامه مردم ایران در آن زمان تسنن بوده و اکثر ترکانی که اسلام آورده و به درون سرزمین‌های اسلامی مهاجرت می‌کردند به مذهب سنت درآمده و با عنوان مجاهد و غازی در خدمت خلفا به نشر دین اسلام در بین غیرمسلمانان و هم کیشان کافر خویش می‌پرداختند. غزنویان و سلجوقیان نمونه‌های روشنی در این باره می‌باشند. خوارزمشاهیان نیز در ابتدا بر مذهب سنت بودند و فقط زمانی که دستگاه خلافت حاضر نبود که



حکومت آن‌ها را به رسمیت بشناسد به سمت تشیع روی آورده و به گونه‌ای می‌توان گفت که از آن بهره‌گیری سیاسی کردند.

خوارزمشاهیان دارای گرایش‌های اعتزالی بودند چنان‌که از معتزله حمایت می‌کردند و دانشمندان و متکلمان معتزلی و علویان را در مقامات اداری و دیوانی به کار می‌گرفتند اما در کل سیاست حکومت خوارزمشاهی فاقد جانب‌داری و مبتنی بر تساهل مذهبی بود بطوری که در سایه این سیاست، بازار علم، کلام و اعتزال در حوزه‌های فرهنگی خوارزم خاصه گرگانج دایر گردید. (ابن ابی‌الوفاء، ۱۳۶۶: ۱۲۸/۲)

در مورد وضعیت مذهبی مردم خوارزم باید گفت که منابع از شهرک‌ها و روستاهای بسیاری با عنوان توابع خوارزم یاد کرده‌اند که تعداد آن‌ها از هشتاد و سه شهر و روستا تجاوز نمی‌کند. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۷۱-۷۰؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۰۸-۲۰۷؛ اصطخری، ۱۳۶۸: ۳۴۶-۳۳۵) که ساکنان این شهرها عموماً بر مذهب حنفی بوده و از فقه معتزلی پیروی می‌کردند. (بیرونی، ۱۳۶۶: ۵۷-۵۶؛ حسنی رازی، ۱۳۶۴: ۹۱؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۴۴). بنابراین مشاهده می‌شود که مذهب اغلب سکنه تحت تابعیت امپراتوری خوارزمشاهی تسنن می‌باشد. اهمیت این مسئله در زمان بروز اختلافات مذهبی بین خوارزمشاهیان و دستگاه خلافت مشخص می‌شود زیرا خوارزمشاهیان با اقداماتی که در جهت براندازی دستگاه خلافت عباسی انجام دادند عملاً حمایت اکثریت مردم تحت تابعیت خویش را در مواقع حساسی مانند تهاجم مغولان از دست دادند.

در واقع علیرغم اینکه اکثر سکنه امپراتوری خوارزمشاهی سنی مذهب بودند اما همانطور که گفته شد آنان بیشتر بنا به دلایل سیاسی و پس از بروز اختلاف با خلیفه عباسی به حمایت از تشیع روی آوردند در صورتیکه آنان در ابتدا خواهان به رسمیت شناخته شدن حکومتشان توسط خلیفه سنی مذهب بودند و در این صورت این چنین به نظر می‌رسد که آنان در ابتدا سنیان راسخ اعتقادی بوده‌اند. به هر حال در چنین فضای تاریخی ناشی از سیاست دینی و مذهبی دولت خوارزمشاهیان فرصت تاریخی و بستر مناسبی برای گرد آمدن علما و دانشمندان معتزلی مذهب در خوارزم فراهم آمد. (باوفا، ۱۳۸۸: ۲۹)

۳-۱. رابطه خوارزمشاهیان و خلافت عباسی

همانطور که گفته شد رابطه بین حکومت خوارزمشاهی و خلافت عباسی در ابتدا خصمانه نبود به گونه‌ای که خوارزمشاهیان از خلیفه درخواست منشور و عهد و لوا کردند. اما چون در این زمان شرایط فرق کرده بود. خلفا در پی بازیابی قدرت سیاسی گذشته خویش بودند و خلیفه‌ای همچون الناصرالدینالله (۶۲۲-۵۷۵. ق) در این زمینه بسیار مصمم بود. در مقابل خوارزمشاهیان نیز که انتظار داشتند خلافت عباسی به شیوه‌ای که حکومت‌های



سامانی، غزنوی و سلجوقی را مورد تأیید قرار داده و از پادشاهان آن‌ها حمایت کرده بودند، با آن‌ها رفتار کنند. اما زمانی که با مخالفت خلیفه روبه رو شدند به انواع شیوه‌ها سعی در تضعیف و از بین بردن خلافت عباسی و یا حداقل تصرف بخشی از قلمرو آن برآمدند. در مقابل خلفا نیز برای از بین بردن حکومت خوارزمشاهی اقداماتی انجام دادند که در ادامه بیشتر به شرح آن‌ها می‌پردازیم و سعی می‌کنیم بیشتر به اختلافات مذهبی که بین دو طرف ایجاد شده بود پردازیم چرا که بررسی روابط خوارزمشاهیان با خلافت عباسی و سایر حکومت‌های هم‌عصرشان در این مختصر نمی‌گنجد.

اگرچه خوارزمشاهیان در ابتدا پیرو مذهب تسنن و شاخه حنفی آن بودند اما پس از بروز اختلاف بین آن‌ها و خلافت عباسی به گونه‌ای تغییر تاکتیک داده و به حمایت از مذهب تشیع و سادات و معتزلیان روی آوردند. به نظر می‌رسد که این تغییر دیدگاه آن‌ها بیشتر جنبه سیاسی داشته است زیرا آن‌ها در ابتدا خواستار به رسمیت شناخته شدن حکومتشان توسط خلیفه بودند. بنابراین خلفا و مذهب آن‌ها را قبول داشته‌اند. البته یک جنبه دیگر قضیه را نیز نباید فراموش کرد اینکه تمام پادشاهانی که از خلفا لقب و منشور دریافت می‌کردند هم‌کیش آن‌ها نبودند یک نمونه روشن آن آل‌بویه است که با وجود شیعه بودنشان باز خود را نیازمند منشور خلیفه می‌دانستند. زیرا قدرت و نفوذ معنوی خلیفه چه در داخل و در بین سکنه اغلب سنی آن زمان و چه در خارج از مرزهای جهان اسلام و در مقابل غیرمسلمانان خود نوعی قدرت و مشروعیت ویژه‌ای به حکومت‌های اسلامی می‌بخشید و آل‌بویه با وجود تصرف بغداد نتوانستند یا نمی‌خواستند که خلافت را از بین ببرند.

اما خوارزمشاهیان تصمیم بسیار حساس و مهمی را گرفته بودند. سلسله مزبور با هدف دستیابی به قدرت دنیوی و تسلط بر قلمرو خلافت عباسی که دارای گرایش‌های اشعری و حنبلی بودند به ایده‌های معتزلی نزدیک شدند و به دلیل قرابت اندیشه مکتب اعتزال و تشیع در بعد امامت این مکتب و سادات را تحت حمایت خود قرار دادند. بدین ترتیب گرایش‌های شیعی در خوارزم راه یافت. (باوفا، ۱۳۸۸: ۲۹) آن‌ها با چنین اقداماتی سعی می‌کردند زمینه را برای برچیدن خلافت عباسی به نفع خویش آماده کنند. در واقع خوارزمشاهیان خواستار بدست آوردن مناطق حاصل‌خیز و پر نعمت تحت تسلط خلافت مانند خوزستان بودند. آن‌ها برخلاف سلاطین سلجوقی و با وجود اینکه خود بر مذهب تسنن و حنفی بودند اما مدافع این مذهب نشدند و نگاهی تسامح‌آمیز با سایر فرق داشتند. اما این کار آن‌ها به نظر می‌رسد که بیشتر براساس شرایط زمانه بوده است. خوارزمشاهیان علاوه بر حمایت از تشیع و سادات و به کارگیری آن‌ها در دوایر حکومتی به طرفداری از قیام‌های شیعی که بر ضد خلافت عباسی به پا می‌شد نیز اقدام می‌کردند به گونه‌ای که سلطان نکش خوارزمشاه برای تضعیف و بی‌اعتبار کردن خلافت و پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی خویش با مبارزان زیدی در ارتباط بوده و به گونه‌ای از آن‌ها حمایت می‌کرد. (همان، ۴۰-۳۹).



اوج درگیری بین دو طرف تصمیم سلطان محمد مبنی بر تغییر خلافت و انتقال آن از خاندان عباسی به علویان بود تصمیمی که تا آن زمان سابقه نداشت این تصمیم در درجه اول بیانگر وسعت اختلاف آن‌ها و پس از آن نشان دهنده نسنجیده و غیرعقلانه بودن آن دارد. تصمیمی که حتی آل بویه و سلاجقه نیز با قدرتی که داشتند جرأت اقدام به آن را نداشتند.

سلطان محمد قصد داشت خلفای عباسی را ساقط و شخصی به نام «سید علاء الملک ترمذی» را به عنوان خلیفه جدید انتخاب کند (جوینی، ۱۳۶۷: ۹۷/۲-۹۶ و ۱۲۲) در پی بروز چنین اختلافاتی سلطان محمد خوارزمشاه برای وارد کردن ضربه نهایی به خلافت و از بین بردن آن به سمت بغداد لشکرکشی کرد. طبق گفته منابع «چون سلطان از کار بلاد جبل پیرداخت و بر سر آن مستولی شد عازم بغداد گردید چون به گردنه اسدآباد رسید گرفتار برفی عظیم شد. چنانکه بسیاری از چارپایان مردند و دست‌ها و پاهای مردان از سرما سیاه شد چنانکه آن‌ها را بریدند. در این حال باز شهاب الدینبرسید و او را موعظه کرد. سلطان پشیمان شد. بازگردید و در سال ۶۱۵ ه.ق وارد خوارزم شد». (ابن خلدون، ۱۳۶۸: ۱۸۸/۴؛ ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۳۱۳/۹؛ همدانی، ۱۳۷۳: ۱۰۰/۱). پس از آن تصمیم گرفت خلیفه را از ریاست معنوی جامعه برکنار نموده و «علاء الملک ترمذی» را که از سادات حسینی بود به خلافت گمارد. (جوینی، ۱۳۶۷: ۱۲۲/۱۳۶۷؛ قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۱۶۷). به هر حال سلطان محمد تصمیم بسیار حساس و خطرناکی گرفته بود. و شاید اگر برف و یخبندان اسدآباد پیش نیامده بود به خاطر اینکه در آن زمان در اوج قدرت بود به هدف خویش نیز می‌رسید. در مقابل اقدامات خوارزمشاهیان خلافت عباسی نیز شیوه‌های خاص خود را به کار گرفت یکی از این شیوه‌ها حمایت از فرقه‌های صوفیانه شیعی و آیین فتوت بود. تا اقدامات مذهبی خوارزمشاهیان را خنثی کنند. این آیین که ایرانیان آنرا به عنوان یک گرایش عملی و نمونه عالی اخلاق صوفیانه وارد اسلام کردند و بصورت فداکاری و جانفشانی متجلی می‌شد و پس از یک رشته تحولات به سال ۵۷۸ ه.ق شکل نهایی خود را یافت. در آن سال دولت عباسی سازمان‌های جوانمردان را به خود جلب کرد و بوسیله اداره‌ای به ریاست شخص خلیفه ناصرالدین الله آنان را زیر نظر گرفت و منشوری بدین مضمون صادر شد که علی بن ابی طالب (ع) نمونه برتر جوانمردی و پیر همه جوانمردان است پس از الناصر، مستظهرعباسی نیز جامه فتوت پوشید. (الشیبی، ۱۳۸۷: ۶۳-۶۲)

الناصر حتی وزیری علوی برگزید هر چند کمی بعد از بیم آنکه مبدا ادعای خلافت کند توقیفش کرد. (همان، ۵۰). دقیقاً مشخص نیست که آیا الناصر در تقابل با سیاست‌های خوارزمشاهیان مبنی بر حمایت از تشیع به این سیاست روی آورد و قد داشته تا تمام نیروهای مذهبی واقع در قلمروش را در خدمت بازیابی قدرت سیاسی خلافت درآورد و با اینکه از روی ایمان و عقیده و همانطوری که به وی نسبت شیعه‌گری می‌زنند به تشیع اعتقاد داشته و برای حفظ



مقامش احتیاط کرده. به نظر می‌رسد که وی نیز مانند خوارزمشاهیان از این کار اهداف سیاسی‌اش را دنبال می‌کرده است. از دیگر اقدامات دستگاه خلافت در این زمان حمایت از غوریان و تحریک آن‌ها بر ضد خوارزمشاهیان می‌باشد که در مبحث روابط خوارزمشاهیان و غوریان بطور مفصل به آن می‌پردازیم. همچنین خلیفه قصد داشت که عراق عجم را نیز به تصرف درآورد که با هوشیاری تکش راه به جایی نبرد. در واقع قدرت خلفا تا بدان حد بالا رفته بود که خلیفه الناصر از علاء الدین تکش درخواست کرد که مناطقی را که از عراق عجم در تصرف خود گرفته به او باز پس دهد یا خراج این مناطق را برای وی بفرستد زیرا معتقد بود که قدرت فعلی تکش به واسطه لطف اوست. (جوینی، ۱۳۶۷: ۳۳/۲).

یکی از بحث برانگیزترین اقداماتی که بنا بر اظهار غیرمستقیم منابع توسط خلیفه عباسی الناصر در جهت مبارزه با حکومت خوارزمشاهیان انجام گرفت دعوت وی از مغولان جهت حمله به قلمرو حکومت خوارزمشاهی می‌باشد. ابن اثیر در این باره می‌گوید «خلیفه عباسی برای از بین بردن ماری کوچک افعی را بر سرای خویش فراخواند و ورود خان مغول به قلمرو اسلامی جهت مقابله با خوارزمشاهیان را بهترین چاره یافت». (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۸/۲۷) عده‌ای همچون ابن‌واصل عقیده دارند که مراد ابن اثیر از این عبارت مهم بیانگر دعوت مغولان برای تهاجم به قلمرو حکومت خوارزمشاهیان از سوی خلیفه می‌باشد. توجیهی که ابن‌واصل برای این قضیه می‌آورد ترس ابن اثیر از خلیفه است. (ابن‌واصل، ۱۹۷۲: ۴۳)

در جهت عکس این نظریه برخی از مورخان معتقدند که مغولان به دعوت شیعیان به بغداد حمله کرده و بساط خلافت را برچیده‌اند. هر چند که شاید منظور منابع زمانی باشد که مغولان ایران را گرفته بودند و حکومت خوارزمشاهی تقریباً از بین رفته بود نه دعوت اصلی یعنی قبل از حمله مغول به قلمرو خوارزمشاهیان اما درباره نظریه نخست یعنی دعوت خلیفه از مغولان باید گفت که حمله مغولان بیشتر ریشه در عوامل اقتصادی و سیاسی و وقایعی که بین آن‌ها با خود خوارزمشاهیان اتفاق افتاد، دارد. و اگر هم خلیفه مغولان را بدین کار تحریک کرده می‌تواند نقش بسیار اندکی در توجیه حمله آن‌ها داشته باشد. در مورد نظریه دوم یعنی دعوت شیعیان از مغولان جهت حمله به بغداد نیز باید گفت که مغولان در جهت گسترش امپراتوری خویش دیر یا زود به بغداد حمله می‌کردند بویژه آنکه دیگر با سد حکومت خوارزمشاهیان نیز مواجه نبودند و این امر بیشتر از فضای اختلافات مذهبی آن زمان نشئت می‌گیرد. این مختصری از کشمکش‌های مذهبی بود که بین حکومت خوارزمشاهی و خلافت عباسی رخ داد که در فصل آخر به بررسی پیامدهای آن می‌پردازیم.



مذهب غالب غوریان و سلاطین آن‌ها تا عهد غیاث الدین محمد (۵۹۹ ه.ق) مذهب کرامیه بوده است. چنان‌که غیاث الدین محمد و برادرش شهاب الدین در آغاز همانند اسلاف خویشپیر و مذهب کرامیه بوده‌اند. البته باید اشاره کرد که در اثر نفوذ مبارکشاه شاعر دربار غیاث الدین محمد که یکی از علمای شافعی مذهب بود و معرفی شخصی به اسم محمدبن محمود مروودی به سلطان غیاث الدین، ظاهراً این شخص موفق شد مذهب غیاث الدین را از کرامیه به شافعی تغییر دهد. (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۹۹؛ خوافی، ۱۳۴۱: ۲/۲۷۹). بنابر نقل جوزجانی، شهاب الدین محمد به سبب فتوحاتش در هند در تاریخ اسلام جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده بود، مانند برادرش تغییر مذهب داد و به مذهب حنفی گرایش پیدا کرد. (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲/۳۶۲)

سلاطین غوری از لحاظ مذهبی اختلافات چندانی با خلفای عباسی نداشتند و حتی در نزد آنان به عنوان غازی شناخته می‌شدند. غوریان روابط حسنه‌ای با خلفا داشتند. رابطه غوریان و خوارزمشاهیان نیز از سال ۵۷۰ ه. ق با پناهنده شدن سلطان‌نشاہ برادر تکش به غیاث الدین محمد غوری شروع شد و تا سال ۶۱۲ ه. ق که سال انقراض این دودمان توسط سلطان محمد خوارزمشاه ادامه داشت. این اتفاق پس از جنگ‌های مکرری بود که بین دو طرف بر سر تسلط بر خراسان و بقایای امپراتوری غزنوی رخ داد و در نهایت شرایط به سمتی رفت که سلطان محمد خوارزمشاه بتدریج تا سال ۶۱۲ ه. ق تمامی بامیان، غور و غزنه را تحت حاکمیت خویش درآورده و به عمر دودمان غوری پایان بخشید. (نسوی، ۱۳۶۵: ۳۸). روابط بین این دو حکومت بسیار طولانی است و ما نیز قصد پرداختن به آنرا نداریم بلکه بیشتر نقش اختلافات مذهبی به ویژه اقدامات خلیفه الناصر در تحریک غوریان بر ضد خوارزمشاهیان می‌پردازیم. خلیفه چندین بار رسولان را به دربار غور فرستاد و حمایت خود را از غوریان در برابر خوارزمشاهیان اعلام کرد. نامه‌های فراوانی که وی برای غوریان فرستاده بود بعدها در جریان فتح غور بدست سلطان محمدخوارزمشاه افتاد. (جوزجانی، ۱۳۶۷: ۲/۱۲۰؛ ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۳۰۳/۹؛ جوینی، ۱۳۶۷: ۲/۱۲۱-۹۲)

البته حمایت‌های وی از دودمان غوری و فرستادن رسولان به دربار آن‌ها بیشتر جنبه ظاهری داشت و در عمل کمکی در جهت تقویت و یا کمک نظامی به غوریان انجام نداد. به گونه‌ای که این یک سیاست معمول بود و رسولانی را نیز به نزد قراحتائیان فرستاده بود تا آن‌ها را به جنگ با خوارزمشاهیان ترغیب کند. (جوینی، ۱۳۶۷: ۲/۱۲۰) هدف خلیفه از این قسم اقدامات تضعیف دو حکومت خوارزمشاهیان و غوریان بود تا بتواند دوباره سیادت خلافت را در جهان اسلام برقرار سازد. (فروغی ابری، ۱۳۸۱: ۵۰). البته این نکته نیز شایان ذکر است که اختلافات بین این دو حکومت بیشتر سیاسی و بر سر مناطق همچون خراسان بود و خلیفه نیز فقط آن را تشدید می‌کرد.



۵-۱ خوارزمشاهیان و اسماعیلیان نزاری

اسماعیلیان گروهی از شیعیان به شمار می‌روند که پس از امام صادق(ع) فرزندش اسماعیل را امام می‌دانند آنان با تشکیل خلافت فاطمی بوسیله عبیدالله مهدی در مغرب و سپس انتقال آن به مصر قدرت فراوانی یافتند اما این قدرت در زمان المستنصر خلیفه فاطمی (۴۲۷-۴۷۸ هـ. ق) دچار تفرقه گردید و به دو شعبه مستعلویه و نزاریه تقسیم شد. فعالیت اسماعیلیان نزاری در ایران با قیام حسن صباح و فتح الموت آغاز گردید و با تلاش جانشینان وی کیا بزرگ امید و محمد بن کیا بزرگ و دیگر امامان اسماعیل ادامه یافت. (خلعتبری و شرفی، ۱۳۸۹: ۸۱)

سلاطین خوارزمشاهی نیز مانند سلجوقیان برای از بین بردن قدرت اسماعیلیان نزاری تلاش و کوشش بسیاری کردند و سلطان تکش خوارزمشاه پس از فراغت از مبارزه با دشمنان خود مخصوصاً درگیری با خلافت عباسی تلاش‌هایی برای سرکوبی اسماعیلیان نزاری و گرفتن قلعه‌های آن‌ها انجام داد. (شیرزائی، ۱۳۹۰: ۴۸)

جوینی اولین برخورد سلطان تکش با اسماعیلیان را بدین گونه شرح می‌دهد: «چون اندیشه اموری که بدان ملتفت بود از پیش برخواست و از دیوان عزیز فراغ دل حاصل گشت و به قلع ملاحظه مایل شد و به پای قلعه قاهره که سلطان ارسلان بن طغرل آن را گشاده و بدان سبب به قلعه ارسلان گشای معروف شد لشکرکشید و مدت چهار ماه به محاصره آن اشتغال نمود تا عاقبه الامر بعد از اضطراب به مصالحه فوج فوج به شیب می‌آمدند و الموت می‌رفتند تا تمامیت ایشان به سلامت برفتند و آن قلعه‌ای است نزدیک قزوین به سر حد رودبار الموت» (جوینی، ۱۳۶۷: ۴۲/۳). این امر در زمان سلطان محمد خوارزمشاه به دلیل مشکلات داخلی و خارجی تداوم نداشت زیرا در این زمان با بروز شورش‌ها و همچنین ظهور دشمنانی مانند غوریان، قراختانیان و ملوک مازندران عملاً تهاجم بر ضد اسماعیلیان در درجه دوم اهمیت قرار داشت.

دستگاه خلافت عباسی نیز اقداماتی انجام داد که در این راه بی‌تأثیر نبود از جمله مقدم داشتن قافله جلال‌الدین-حسن اسماعیلی (نومسلمان) بر قافله خوارزمشاه در سفر حج (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۳۰۳/۸؛ جوینی، ۱۳۶۷: ۱۲۱/۲-۹۲) و استفاده از فدائیان اسماعیلی در قتل اغلمش از حاکمان با کفایت خوارزمشاه که این داعیان به صورت پنهانی در خدمت خلیفه بودند. (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۳۱۲/۸)

بنابراین باز در اینجا با نقش خلیفه در تشدید اختلاف بین خوارزمشاهیان و اسماعیلیان مواجه می‌شویم اما در اینجا نیز باید متذکر شویم که خواه ناخواه خوارزمشاهیان با اسماعیلیان درگیر می‌شدند زیرا آن‌ها حکومتی در درون حکومت تشکیل داده بودند و این برای سلاطین خوارزمشاهی غیرقابل پذیرش بود. علاوه بر آن اسماعیلیان شیعی در جامعه سنی به مثابه دشمنان آشتی ناپذیر نگریسته می‌شدند که در عرصه تفکر و رفتار تفاوت‌ها و تضادهای زیادی داشتند از نظر اهل سنت اسماعیلیان دارای رویکردهای باطنی‌گری بودند. خوارزمشاهیان نیز به‌عنوان یک



حکومت سنی نمی‌توانستند مناسباتی فراتر از جامعه اسلامی با اسماعیلیان تزاری برقرار سازد و آن‌ها به اسماعیلیان در عرصه مذهبی به‌عنوان ملحد و نامسلمان می‌نگریستند که به تبعیت از عالم سنی آنان را واجب‌القتل می‌دانستند و در عرصه سیاسی نیز آنان را مانعی بر سر راه قدرت و رقیب جدی خودشان می‌دیدند. (حسن زاده، ۱۳۹۲: ۱۵۶-۱۵۵)

نظریه دیگری می‌گوید که خوارزمشاهیان پس از آنکه در لشکرکشی بغداد شکست خوردند برای جلب رضایت خلیفه عباسی به جنگ با اسماعیلیان روی آوردند. اما به نظر می‌رسد که چندان صحت نداشته باشد زیرا خود عباسیان از داعیان اسماعیلی بهره می‌گرفتند.

۶-۱ پیامدهای کشمکش‌های مذهبی خوارزمشاهیان با حکومت‌های همجوار

اختلافاتی که سلاطین خوارزمشاهی با دستگاه خلافت پیدا کرد، به تدریج ریشه دواند و رشد کرد و در نهایت پیامدهای ناگواری برای آن‌ها به همراه داشت. شاید نخستین و مهم‌ترین این پیامدها عدم مشروعیت حکومت آن‌ها در نظر مسلمانان تحت حاکمیتشان بود. زیرا در آن زمان حکومتی مشروعیت دینی و مذهبی داشت که مورد تأیید دستگاه خلافت باشد و پادشاهان تمام سعی خود را در جهت جلب حمایت خلفای عباسی به کار می‌بردند. اما بنا به دلایلی که قبلاً بدان‌ها اشاره کردیم خوارزمشاهیان نتوانستند حمایت دستگاه خلافت عباسی را جلب کنند. دیگر پیامد مهم این بود که زمانیکه حکومت خوارزمشاهیان با تهاجم مغولان روبه‌رو شدند بدلیل نداشتن مشروعیت، مسلمانان خراسان و ماورالنهر که اکثراً سنی مذهب بودند چندان علاقه‌ای به دفاع از آن از خود نشان ندادند. هم‌چنین این اختلافات به همراه سیاست‌های تجاوز کارانه سلطان جلال‌الدین باعث شد که دستگاه خلافت و سایر حاکمان معاصر مانند فرمانروایان سوریه و روم، حاضر به همکاری با خوارزمشاهیان در برابر مغولان نشوند. (بیانی، ۱۳۶۷: ۲۹۸/۱-۲۹۷) امری که در کنار سایر عوامل مانند سیاست‌های نادرست نظامی و استبداد شخصی و غیره، منجر به سقوط حکومت خوارزمشاهیان گشت. از طرف دیگر این اختلافات به آنجا رسید که خوارزمشاهیان قصد براندازی خلافت را داشتند و اگر حادثی مانند برف و سرمای که در اسدآباد سپاه سلطان محمد خوارزمشاه را زمین گیر کرد یا حمله مغولان پیش نمی‌آمد چه بسا که در این راه نیز موفق می‌شدند. علاوه بر این در نتیجه همین اختلافات خوارزمشاهیان، حمایت از سادات و علویان روی آوردند و در مقابل خلفای عباسی نیز برای خنثی کردن این اقدام خوارزمشاهیان و نیز استفاده سیاسی از نیروی شیعیان بویژه گروه‌های فتوت به حمایت از آن‌ها روی آوردند. (الشیبی، ۱۳۸۷: ۶۳-۶۲)



همچنین دامنه این اختلافات به درگیری خوارزمشاهیان با سایر حکومت‌های همجوارشان مثل غوریان و اسماعیلیان نیز کشیده شد و خلفا در ایجاد این درگیری‌ها نقش عمده‌ای ایفا کردند. آن‌ها از یک جهت غوریان را به دشمنی بر ضد خوارزمشاهیان تشویق و تحریک نموده و از جانب دیگر و در عرصه عمل از آن‌ها پشتیبانی نظامی نکردند (جوینی، ۱۳۶۷؛ ۸۶/۲ و ۱۲۰) امری که در نهایت منجر به سقوط حکومت غوریان شد هر چند که این دو حکومت بیشتر به خاطر دلایل سیاسی و از جمله تصرف سرزمین خراسان با هم می‌جنگیدند. (فروغی ابری، ۵۱: ۱۳۹۰-۵۲) اما به هر حال خلافت عباسی نیز نقش مهمی در تیره شدن روابط آن‌ها ایفا می‌کرد.

در درگیری‌های بین خوارزمشاهیان و اسماعیلیان نیز دستگاه خلافت عباسی نقش چشمگیری داشت. آن‌ها از یک طرف با تحریک فداییان اسماعیلی در قتل اغلمش فرمانده باکفایت سلطان جلال الدین خوارزمشاه (ابن اثیر، ۸: ۳۱۲/۱۴۰۷) و از طرف دیگر با مقدم داشتن کاروان جلال الدین حسن اسماعیلی (نومسلمان) در سفر حج بر کاروان خوارزمشاهیان درگیری‌های بین این حکومت و اسماعیلیان را که از قبل وجود داشت تشدید کردند. (همدانی، ۱۳۷۳/۱: ۱۷۴؛ نسوی، ۲۱: ۱۳۶۵؛ ابن اثیر، ۸: ۳۱۲/۱۴۰۷؛ جوینی، ۲: ۱۳۶۷/۱۲۱-۹۲) هر چند که مبارزه آن‌ها با اسماعیلیان نیز به مانند غوریان بیشتر جنبه سیاسی داشت اما به هر حال در اینجا نیز ما با نقش خلافت در تشدید این اختلافات مواجه می‌شویم.

از پیامدهای مهم دیگر این اختلافات آن بود که چون حکومت خوارزمشاهیان از بین رفت و مغولان قلمرو آن‌ها را تصرف کردند زمانیکه به بغداد حمله کردند یک حکومتی که بتواند از دستگاه خلافت پشتیبانی کند وجود نداشت و قبلاً خلفا با عدم حمایت از خوارزمشاهیان در برابر مغولان به سقوط آن‌ها کمک کرده بودند اکنون خود نیز ضربه این اختلافات را خوردند لذا بغداد به راحتی به تصرف مغولان درآمد و به عمر خلافت عباسی پایان داده شد.

علاوه بر این اختلافات مذهبی که در این زمان پیش آمد و منجر به ضعف و از بین رفتن حکومت خوارزمشاهیان و خلافت عباسی شد. یک شرایطی به وجود آمد که به اختلافات مذهبی بیشتر دامن زد زیرا شیعیان حمله مغولان را به دعوت خلفا از آن‌ها ربط می‌دادند و در طرف مقابل سنی‌ها نیز حمله هلاکو به بغداد را به توطئه شیعیان نسبت می‌دادند.

نتیجه‌گیری

تعامل و تقابل مذهب در تاریخ اسلام بویژه در محدوده جغرافیایی ایران از اواخر قرن اول هجری شروع و در عصر بسیاری از حکومت‌های اسلامی ادامه داشته است. اختلافات مذهبی همواره یکی از مهم‌ترین عواملی بود که



سلسله‌های ایرانی با آن مواجه بودند و نیروهای فراوانی در جریان این کشاکش‌ها نابود شده‌اند. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های آن اختلافات خوارزمشاهیان و خلافت عباسی بود. با روی کار آمدن حکومت خوارزمشاهی آن‌ها نیز به مانند سایر سلسله‌های نیمه مستقل ایرانی مثل سامانیان، غزنویان و سلجوقیان خواستار پشتیبانی خلافت از حکومتشان بودند اما دستگاه خلافت بنا بر دلایل همچون سعی در بازیابی قدرت سیاسی خویش از این کار صرف نظر کردند. در نتیجه اختلافات مذهبی، سیاسی و غیره بین دو طرف ایجاد شد و اقداماتی را بر ضد همدیگر انجام دادند مانند شورانندن حکومت‌های همجوار بر ضد خوارزمشاهیان توسط خلیفه و یا قصد براندازی خلافت و واگذاری آن به علویان توسط سلطان محمد خوارزمشاه. اما آنچه مهم است این بود که دامنه این اختلافات حکومت‌های دیگر را نیز درگیر کرد. و خلیفه عباسی با استفاده از قدرت معنوی خویش توانست غوریان را بر ضد خوارزمشاهیان بشوراند از طرف دیگر فدائیان اسماعیلی را نیز جهت انجام مقاصدش به خدمت گرفت و بنا بر عقیده برخی از مورخان مغولان را در حمله به قلمرو حکومت خوارزمشاهی ترغیب کرد. اما در نهایت این اختلافات به زیان دو طرف تمام شد و اگرچه حکومت خوارزمشاهیان چند سالی زودتر از بین رفت ولی موج این اختلافات دامن خود خلافت را نیز گرفت و حکومت خوارزمشاهی که سدی در مرزهای شرقی در برابر تهاجمات بیگانگان بود از بین رفت و خلافت عباسی بی دفاع ماند و در نتیجه مغولان توانستند به راحتی بغداد را نیز به تصرف خویش درآورند.

منابع

- ابن ابی الوفا، ابو محمد (۱۳۳۶). *الجواهر المصنیه فی الطبقات الحنفیه*، هند: حیدرآباد دکن.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۴۰۷). *تاریخ الکامل*، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۸، ۲۷، ۹، تهران: موسسه چاپ و انتشارات کتاب ایران.
- ابن حوقل، محمد (۱۳۴۵). *صوره الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چ ۲.
- ابن واصل، جمال‌الدین محمد (۱۳۶۹). *مفروج الکروب*، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: علمی فرهنگی.
- اصطخری، ابواسحاق (۱۳۶۸). *المسالک الممالک*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی فرهنگی، چ ۳.
- باوفا، ابراهیم (تابستان و پاییز ۱۳۸۸). «سیاست دینی و مذهبی خوارزمشاهیان». *فصلنامه تاریخ تمدن اسلامی*، ش ۹.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۹). *دین و دولت در ایران عهد مغول*، تهران: نشر دانشگاهی، چ ۴.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲). *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: ابن سینا.



- جوزجانی، منہاج السراج (۱۳۷۱). طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۲، تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، عظاملک (۱۳۶۷). تاریخ جهانگشای، به سعی محمد قزوینی، ج ۳ و ۲، تهران: ارغوان، چ ۳.
- حسن زاده، اسماعیل (۱۳۹۲). تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان (سه دهه واپسین)، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- حسنی رازی، مرتضی بن داعی (۱۳۶۴). تبصره العوام فی المعرفة مقالات الانام، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- خلعتبری، اللهیار و محبوبه شرفی (۱۳۸۹). تاریخ خوارزمشاهیان، تهران: سمت، چ ۷.
- خوافی، محمد فصیح احمد بن جلال الدین (۱۳۴۱). مجمل فصیحی، به کوشش محمود فرخ، مشهد: کتابفروشی باستان.
- شیبی، کامل مصطفی (۱۳۸۷). تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، تهران: امیرکبیر، چ ۵.
- شیرزایی، امیر (۱۳۹۰). «مقاومت‌های اسماعیلیه در برابر مغولان»، پایان نامه کارشناسی ارشد تاریخ، استاد راهنما مسعودمرادی، دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- فروغی ابری، اصغر (۱۳۹۰). تاریخ غوریان، تهران: سمت، چ ۶.
- قزوینی، محمد بن زکریا (۱۳۷۳). آثارالبلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد بن عبدالرحمان، تصحیح محمد شاهمرادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷). تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داوود اصفهانیان، تهران: گستره.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۸). احسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، چ ۲.
- نسوی، شهاب الدین (۱۳۶۵). سیرت جلال الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۲.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۳). جامع التواریخ، به اهتمام محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.

